

## درس چهارصد و چهل و هفتم

### بحث در مورد امکان عام و خاص

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: روز عرفه که برای روزه فضیلت دارد بعضی‌ها روزه واجبشان را بگیرند از آن هم بهره‌مند می‌شوند؟

استاد: همان است. روزه فضیلت دارد حالا چه مستحب باشد چه واجب باشد.

### نتیجه جمع عام از ناحیه مخالف و امکان عام از ناحیه موافق

و منها أَنَّهُ صَدَقَ قَوْلُنَا كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَّ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ  
و هَذَا ظَاهِرٌ وَ صَدَقَ أَيْضاً قَوْلُنَا كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَّ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ  
لِأَنَّهُ إِمَّا وَاجِبٌ بِالذَّاتِ أَوْ مُمْتَنِعٌ بِالذَّاتِ<sup>۱</sup>.

در جلسه قبل بحث اشکالاتی که بر این قواعد منطقیه وارد شده نسبت به مسائل عدم و تناقض و همین‌طور اعم و اخصیّت در عام و خاص در صورتی که متبدل به نقیضین بشوند، اشکال اول را که به مفاهیم کلیه وارد شده بود در آنجا بیان کردیم. یکی از موارد دیگری که اشکال وارد شده نسبت به مسئله امکان خاص و امکان عام است. در مورد امکان عام عرض شد که امکان عام به دو مفهوم یا به دو ماهیت اطلاق می‌شود. اول آن ماهیتی که یا وجود برای او ضرورت دارد مانند واجب الوجود و یا عدم برای او ضرورت دارد مانند واجب‌العدم که ممتنع الوجود هست و همین‌طور بر ماهیاتی اطلاق می‌شود که نه وجود و نه عدم برای آنها ضرورت ندارد که از آن تعبیر به امکان خاص می‌شود. پس امکان خاص جمع بین دو امکان عام است. وقتی امکان عام از ناحیه مخالف و امکان عام از ناحیه موافق هر دو را باهم جمع کنیم، از این امکان خاص درمی‌آید. البته امکان اخص هم که داریم. وقتی که این امکان عام اطلاق می‌شود همه مواردش شامل می‌شود؛ یعنی هم مورد امکان خاص یعنی می‌توانیم بگوییم: **زیدٌ موجودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یا می‌توانیم بگوییم: **اللهٌ واجبٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یا می‌توانیم بگوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. وقتی می‌گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی وجود برای شریک‌الباری ضرورت ندارد ولی عدم که جانب موافق است که در واقع همان عقد‌الحمل در قضیه است آن برای شریک‌الباری لازم و ضرورت دارد.

<sup>۱</sup>. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۵.

بنا بر این قاعده، اگر شما امکان عام را نقیض کنید لا امکان عام می شود، لا امکان عام نسبت به لا ممکن خاص، اخص می شود. وقتی که اخص شد ما می بینیم که اگر قضایایی را ترکیب کنیم که در این قضایا یکی اصل و یک عکس نقیض برای قضیه دیگر را قرار بدهیم، به دو نحو نتیجه ای که به دست می آید، این نتیجه تناقض خواهد بود. فرض کنید می گوئیم: **كُلُّ مَا هُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این قضیه ای است. این قصه قضیه ما است.

بعد از آن طرف **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این هم یک قضیه است. هر چیزی که ممکن خاص نیست ممکن عام هم هست. حالا اگر شما این دوتا را ضمیمه کنید این طوری می آورید: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. وقتی که حدّوسط را حذف کردید نتیجه این خواهد شد. این به خاطر این است که در باب قضایا یک وقتی نظر روی مصداق و فرد خارجی است و یک وقتی نظر روی مفهوم است. وقتی که ما می گوئیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** وقتی که این را می گوئیم این شامل می شود به لاشیء و آن چیزی که خارج از تحت دو نقیض هستند. چون یا شیء ممکن به امکان خاص است یا شیء ممکن به امکان عام است. حالا شیئی که نه ممکن به امکان خاص باشد و نه ممکن به امکان عام باشد - عام به معنای سلب ضرورت فقط از طرف مخالف که واجب الوجود یا ممتنع الوجود را بگیرد - یک هم چنین چیزی اصلاً نداریم، پس وقتی که هم چنین چیزی را نداشتیم آنچه که در تحت قضیه ما قرار می گیرد عبارت از این شیء و مفهومی است که اصلاً وجود خارجی ندارد. آن وقت این شخص مستشکل در مقام قیاس، حدّوسطی که باید تکرار بشود - به فرمایش کلام مرحوم خواجه - آن حدّوسط دیگر در آنجا تکرار نشده و وقتی که حدّوسط از نظر مفهومی تکرار نشده است دیگر در آنجا نتیجه حاصل نخواهد شد یعنی وقتی که می گوئیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، این **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** هر چیزی که امکان خاص نیست، معنایش این نیست که عبارت از آن فردی است که در خارج وجود دارد بلکه یعنی هر چیزی که امکان خاص بر نمی دارد و هر چیزی که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ فَهُوَ مُمَكِّنٌ خَاصٌّ** در حالی که وقتی که می گوئیم: آن چیزی که امکان عام نیست منظور چه فردی است؟ آیا آن افرادی است که امکان خاص هستند یا آن چیزی است که به طور کلی معنای لاشیئی و معنای مفهوم عدمی دارد؟ هر چیزی که ممکن عام نیست این طور نیست که باید ممکن خاص نباشد متنها چون در نقیض این قضیه **فَهُوَ لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ خَاصٌّ** این «لَیْسَ» معنای نفی دارد و نفی که روی نفی می آید اثبات می کند، این دو «لَیْسَ» وقتی که حذف می شوند **مُمَكِّنٌ خَاصٌّ** می شوند مثل لا رجل. **لَیْسَ بِرَجُلٍ** یعنی چه؟ یعنی **رَجُلٌ** متنها لا رجل به عنوان قضیه معدوله المحمول. در قضیه معدوله المحمول حکم به وجوب و وجود می شود. لا رجل در قضیه معدوله یعنی مرأه اما لا رجل به معنای سلب در

قضیه به معنای عدم مردی است نه اینکه اثبات زنی. می‌گوییم: **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** معنایش این است که پس **فَالْمَرْأَةُ فِي الدَّارِ أَوْ لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** معنایش معنای عدمی است، مرد در خانه نیست. اینکه مرد در خانه نیست دلیل بر این نیست که چیز دیگری در خانه هست. یک وقتی **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** می‌گوییم. **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** با **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** دوتا است. **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** یعنی غیر مرد در خانه هست و در **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** یعنی مرد در خانه نیست. مرد در خانه نیست ممکن است گوسفند هم در خانه نباشد و ممکن است مرآه هم در خانه نباشد و ممکن است طفل هم در خانه نباشد. منافاتی ندارد یعنی منظور فقط معنای نفی‌ای در اینجا مورد نظر است.

ولی یک وقتی می‌گوییم: **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** غیر مرد در خانه هست. معنای این در اینجا چیست؟ **إِمَّا مَرَأَةً وَغَيْرَ مَرَأَةٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْحَيَوَانَاتِ**. البته منظور مقایسه که نیست. یعنی منظور این است که لا رجل حالا او در خانه نیست!! همه رفقا مثل اینکه یک چیزی‌شان می‌شود!! مثال هم نمی‌توانیم بزنیم!!  
 بنابراین معنای **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** معنای نفی است. حالا اگر شما این **لا رَجُلٌ** را سلب کردید، **لَيْسَ لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** نیست این طور که لا رجل در خانه باشد مرد در خانه نباشد، این طور نیست که **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** باشد. وقتی شما می‌گویید: این طور نیست که **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** باشد معنایش یک نفی مطلق است. این طور نیست که لا رجل در خانه باشد یعنی رجل در خانه باشد؟ [منظور] این است؟ یا اینکه به‌طور کلی در اینجا داریم «لَيْسَ» را به لا رجل می‌زنیم. این طور نیست که لا رجل در خانه باشد خب شاید هیچ چیز نباشد. یعنی ما به لا رجل که معدوله است نفی را روی آن بردیم. یک وقتی می‌گوییم: **لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ**، این معنا معنای ثبوتی دارد. یک وقتی می‌گوییم: **لا رَجُلٌ لَيْسَ فِي الدَّارِ** آن که لا رجل است در خانه نیست، این معنا معنای نفی است یعنی هیچ چیز در خانه نیست. آن وقت این «لَيْسَ» را اگر شما به «لا» بزنید و خود «لا» نفی باشد، «لَيْسَ» که به نفی می‌خورد در اینجا معنای اثبات همان رجل را می‌دهد؛ یعنی **لَيْسَ بِلا رَجُلٌ فِي الدَّارِ**؛ عدم رجل در خانه نیست یعنی رجل در خانه هست. اما اگر «لا» را معنای معدوله گرفتید معنای نفی مطلق می‌شود.

مستشکل در اینجا آمده هر دو «لا» را به معنای نفی گرفته و بعد اثبات امکان خاص کرده درحالی‌که وقتی که ما ممکن را نقیض می‌کنیم نقیض ممکن خاص، **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** می‌شود. **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** یعنی آن... واجب الوجود یا ممتنع الوجود. «لَيْسَ» که اول آن بیاید بعد سلب می‌شود و معنایش این است که واجب الوجود و ممتنع الوجود اینها ممکن خاص نیستند. **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** یعنی **كُلُّ مَا هُوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ** **عَامٌ فَهُوَ لَيْسَ بِلا مُمْكِنٍ خَاصٍ**. هر چیزی که ممکن عام نباشد که معنای آن منظور معنای نفی مطلق است، لا ممکن خاص هم نیست یعنی همان معنای نفی دوباره در اینجا تکرار می‌شود و وقتی معنای نفی در اینجا تکرار

شد بنابراین دیگر در اینجا نمی‌توانید یک قضیه دیگر بیاورید و **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٌ**؛ هر چیزی که ممکن خاص نباشد، ممکن عام نیست که بگویید: آن که **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌ** است منظور واجب الوجود است و آن که واجب الوجود یا ممتنع الوجود است **فَهَوَ مُمَكِّنٌ الْعَامِ**.

پس از این دو مقدمه با اسقاط حدّ وسط بیاید نتیجه بگیرید که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٌ** حدّ وسط حذف می‌شود. **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌ** و **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٌ** پس نتیجه‌اش این می‌شود که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٌ** که تناقض در اینجا پیش می‌آید. چون در آنجا حدّ وسطی که در قضیه اول بود که معنای نفی مطلق داشت، آن حدّ وسط در قضیه دوم به معنای فرد خاص برای امکان عام است و معنایش معنای شمول نیست و در شکل اول باید حدّ وسط یک معنا [داشته باشد] و حدّ وسط ما در همه قضا یا باید به یک معنا باشد. همان که در قضیه اول بر صغری حمل می‌شود همان باید در قضیه دوم موضوع برای کبری قرار بگیرد و در اینجا این طور نیست لذا اشکال از اینجا پیدا شده است.

و مِنْهَا أَنَّهُ صَدَقَ قَوْلُنَا كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ  
و هَذَا ظَاهِرٌ<sup>۱</sup>.

یکی از آن اشکالات [این است که] این کلام و این عبارت ما صدق می‌کند [که هر ممکنی به امکان خاص ممکن است به امکان عام و این ظاهر است]. در اینجا یک مثالی می‌زنیم که در اینجا وقتی صغری کبری را تبدیل به نقیض کردیم و اعم و اخص شدند ایراد پیدا شده است درحالی که بر طبق قواعد منطقی وقتی که موضوع و محمول نقیضین می‌شوند و اعم و اخص مطلق هستند نقیضشان باید برعکس بشود.

### تولید امکان خاص از جمع بین دو امکان عام

هر چیزی که ممکن به امکان خاص است مثل ماهیات خارجی، امکان عام هم بر آن حمل می‌شود. چون از جمع بین دو امکان عام، امکان خاص تولید می‌شود. یعنی امکان عام اعم از امکان خاص و وجوب و امتناع است که مقابل با امکان خاص هستند یکی در ناحیه وجود و یکی در ناحیه عدم.

و صَدَقَ أَيْضاً قَوْلُنَا كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ.

این مثال هم همین طور صادق است یعنی نقیض قضیه بالا. [هر چیزی که ممکن به امکان خاص نباشد] **فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** پس درست است زیرا که واجب الوجود و ممتنع الوجود اینها ممکن خاص نیستند و مقصود از **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** منظور واجب الوجود و ممتنع الوجود است، واجب الوجود

<sup>۱</sup>. همان.

و ممتنع الوجود اینها ممکن به امکان عام هستند. می‌گوییم: **الله واجب بِالإمكان العام، شريكُ الباري ممتنعٌ بِالإمكان العام** در حالی که هیچ کدام از اینها امکان خاص و ممکن خاص نیستند. پس این قضیه ما هم در اینجا درست است. یعنی دو قضیه برای شما نقل کردیم؛ یکی **كُلُّ مُمكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ مُمكنٌ بِالإمكانِ العامِ**. این یک قضیه بود. یک قضیه دیگر هم نقیض قضیه اول که **كُلُّ ما لیسَ بِمُمكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ مُمكنٌ بِالإمكانِ العامِ** این هم نقیض قضیه اول است که برای شما نقل کردیم و این هم درست است.

**لأنه إما واجبٌ بالذات أو مُمتنعٌ بالذات كُلاً مِنْهُما مُمكنٌ عامٌ فلو وجب أن يكونَ نقيضُ العامِ مُطلقاً أخصُّ من نقيضِ الخاصِّ كذلك يلزمُ المُقدمةُ الأولى كُلاً ما لیسَ بِمُمكنٍ عامٍ فَهُوَ لیسَ بِمُمكنٍ خاصٍ.** آن که **لیسَ بِمُمكنٍ خاص** است یا واجب بالذات است که باز هم ممکن عام است یا ممتنع بالذات است که باز هم ممکن عام است. حالا نقض از اینجا شروع می‌شود که اگر بنا بر این باشد که طبق قاعده، نقیض عام مطلق از نقیض خاص مطلق اخص باشد، لازمه مقدمه اول این خواهد شد. یعنی لازمه **كُلُّ مُمكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ مُمكنٌ بِالإمكانِ العامِ** این می‌شود. نقیضش چطوری است؟ **كُلُّ ما لیسَ بِمُمكنٍ عامٍ فَهُوَ لیسَ بِمُمكنٍ خاصٍ**. این ممکن خاص نیست چون ما باید عکس کنیم. فرض این است که وقتی این عام و خاص جایشان را عوض کردند نقیضشان هم جایشان را عوض می‌کنند و آن که در اصل اعم مطلق بود حالا اخص مطلق می‌شود و آنکه در اصل اخص مطلق بود حالا اعم مطلق می‌شود. مثل اینکه می‌گوییم: **كُلُّ إنسانٍ حیوانٍ**، اما اگر این دوتا را نقیض کردیم این طوری می‌شود: **كُلُّ ما لیسَ بِحیوانٍ فَلیسَ بِإنسانٍ**. معنایش این طوری نمی‌شود که **كُلُّ ما لیسَ بِإنسانٍ فَهُوَ لیسَ بِحیوانٍ**. اینکه خلاف است.

### طریقه صحیح عکس نقیض درست کردن برای یک قضیه

وقتی که شما بخواهید این موضوع و محمول را نقیض کنید حتماً باید جایشان را هم عوض کنید. این عکس نقیض می‌شود. پس اگر اصل، صحیح باشد عکس نقیض هم صحیح خواهد بود. در عکس نقیض موضوع و محمول جایشان را عوض می‌کنند و آن که عام است خاص می‌شود و آن که خاص است عام می‌شود. **كُلُّ ما لیسَ بِحیوانٍ اخصُّ مطلق می‌شود و كُلُّ ما لیسَ بِإنسانٍ اعم مطلق می‌شود**. چون **لیسَ بِإنسانٍ اعم** از شجر و از خود حیوان است و دایره این دایره اعمی می‌شود به نسبت به **ما لیسَ بِحیوانٍ** که دایره اش اخص می‌شود. اینجا هم همین طور است.

**تلمیح: كُلُّ ما لیسَ بِمُمكنٍ عامٍ فَهُوَ لیسَ بِمُمكنٍ خاص عکس نقیض آن قضیه اول است؟**

استاد: بله، یعنی جای امکان عام و امکان خاص را اول آوردیم و هردو را هم برداشتیم سلب کردیم، این عکس نقیض می‌شود. و هر قضیه‌ای که اصلش صادق باشد عکس نقیضش هم باید صادق باشد. پس این الآن درست است. **كُلُّ ما لیسَ بِمُمكنٍ عامٍ هر چیزی که امکان عام نیست فَهُوَ لیسَ بِمُمكنٍ خاص طبعاً ممکن**

خاص هم نیست. واجب الوجود و ممتنع الوجود و ماهیات خارجی همه اینها ممکن عام هستند. پس وقتی شما امکان [عام] را از اینها برداشتید نه بر روی ماهیات امکان خاص صدق می کند و نه واجب الوجود هم که از اصل نداشته، نه واجب الوجود از اصل ممکن خاص بود و نه شریک الباری که ممتنع بود. آنها که از اصل و بیخ عرب بودند یعنی امکان خاص برایشان نبود. ماهیات خارجی هم که این بیچاره‌ها ممکن خاص بودند شما امکان عام را از آنها برداشتید این کلاه هم از سر آنها رفت یعنی آنها هم دیگر امکان خاص نیستند.

**يَلْزَمُ الْمُقَدَّمَةُ الْأُولَى كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ وَ صَارَ صُغْرَى لِلْمُقَدَّمَةِ الثَّانِيَةِ.**  
**يَلْزَمُ الْمُقَدَّمَةُ الْأُولَى** که عکس نقیض است، این درست است و این مسئله صحیح است. ما این و **صَدَقَ** **أَيْضاً كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ** را که در بالا آمد صغرای برای مقدمه دوم قرار می دهیم. و **صَدَقَ أَيْضاً** بالا این بود که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** این قضیه صحیح بود. ما این عکس نقیض قضیه اول را صغرای برای این قرار می دهیم و این را هم کبری قرار می دهیم. چرا صغری قرار می دهیم؟ زیرا صغری در اینجا صحیح است و صدق می کند. وقتی صغری صدق کند، کبری هم که درست و اصل است بنابراین باید قیاس ما نتیجه بدهد. نتیجه چه می شود؟

**يَبْتَدِئُ كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٍ.**  
 نتیجه این این طوری می شود، **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ**. **فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ** حدّ وسط تکرار بین این و این **صَدَقَ كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٍ** است.

**كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ** از بالایی و **فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ** از پایینی را حذف می کنیم این طوری می شود: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ، فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این در اینجا خلاف واقع می شود درحالی که هردو قضیه ما هم صغری و هم کبری هردو صحیح بودند. این اشکال از کجا پیدا شد؟! از آنجا که شما آمدید و گفتید که عکس نقیض در قضیه ما از نظر اعم و اخص به مقابل تبدیل می شود. یعنی اعم، اخص مطلق می شود و اخص هم اعم مطلق می شود. وقتی که این طور کردید الآن ما همین طور انجام دادیم پس این چه نتیجه ای در آمد؟ **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوَ مُمَكِّنٌ عَامٍ.**

**وَأَنَّهُ تَنَاقُضٌ مُسْتَحِيلٌ وَ كَذَلِكَ يَلْزَمُ الثَّانِيَةُ ...**  
 و این تناقض مستحیل است و همین طور مطلب دیگری که لازم می آید این را برای جلسه بعد بگذاریم. مطلب بعدی هم آسان بود منتها دیگر تقصیر از ما هست!

### اشکال بر منطق جدید

می گویند که انسان باید خیلی دقیق باشد... در ارتفاع بین متناقضین، جمع متناقضین مستحیل است و ارتفاعش هم مستحیل است. حالا امروزی‌ها در این منطق جدید می گویند که نه، مستحیل نیست. مثلاً می گویند

که آیا چهارشنبه آبی است یا سفید است؟ چهارشنبه که آبی نیست پس این چهارشنبه را می‌توانیم نفی کنیم و بگوییم که چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ** پس معلوم می‌شود اینکه می‌گوییم: چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ**، این قضیه‌ی ما قضیه‌ی صادق است. وقتی که قضیه صادق شد آن وقت در مقابل ابیض مثلاً بگوییم که بنابراین حالا که چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ** بنابراین باید اصفر باشد. آن وقت اصفر هم در اینجا کاذب است پس هم ابیض بودن و هم اصفر بودن هر دو در اینجا کاذب هستند و به این وسیله گفتند که متناقضین اشکال ندارد که هر دو باهم ارتفاع پیدا کنند. یعنی انتفاء متناقضین را در منطق جدید برداشته‌اند.

اما این احمق‌ها نفهمیده‌اند که وقتی که می‌گوییم: چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ**، معنایش در تناقض، سلب کلی است نه اینکه سلب عرض است! بله، **يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ لَيْسَ بِأَبْيَضٍ** معنایش این است که اصلاً از مقوله‌ی این عرض خارج است نه اینکه حکم به عرضیت برای آن در مقابل یک عرض دیگر می‌شود که در اینجا نه ابیضیت درست باشد نه لا ابیضیت درست باشد که بگویند: انتفاء نقیضین شد. چون هم ابیضیت غلط است هم لا ابیضیت که اصفریت باشد [غلط است].

مقابل با ابیضیت در باب مقوله‌ی عرض لا ابیضیت است یعنی **هَذَا الْكِتَابُ** در باب عرضیت **إِمَّا أَبْيَضٌ وَ إِمَّا غَيْرُ أَبْيَضٍ** این درست است ولی صحبت در این است در نقیضی که شما برای یوم الأربعاء می‌آورید در اینجا انتفاء، انتفاء کلی است یعنی اصلاً اربعاء قابل صدق بر ابیضیت و اصفریت نیست. لذا سلبی اگر بخواهد صحیح باشد که روی او برود این سلب به نفی کلی است یعنی **لَا أَبْيَضٌ وَ لَا غَيْرُ أَبْيَضٍ**. بعد اصلاً این اربعاء از تحت مقوله‌ی بیاض و عرض خارج است! آن وقت این طوری آمده‌اند و خواسته‌اند به منطق قدیم خدشه وارد کنند.

## عوارض دخول بحث ریاضی در منطق

به‌طور کلی بحث ریاضی آمده داخل در منطق شده و با همان فهم بسیط ریاضی خواسته‌اند قواعد منطقی را تحلیل کنند آن وقت به یک هم‌چنین مسائلی برخورد می‌کنیم اما وقتی که شما نگاه کنید به این تحلیلی که همین جلسه یا جلسه بعد نسبت به مرحوم آخوند می‌خوانیم و جوابی که خواهی می‌دهد، اصلاً چه مغزی واقعاً این طور کشش حل این مسائل عمیق را دارد! یا همین بحث قبلی که مرحوم آخوند کردند و جواب حلی که دادند که به‌طور کلی اعمیت، اعمیت ذهنی و خارجی هست و با این قضیه حل شبهه متکلمین را کردند! واقعاً وقتی انسان اینها را می‌خواند فهمش نسبت به همه چیز باز می‌شود ها! نه تنها اختصاص به مسائل فلسفی و منطقی؛ یعنی اصلاً به‌طور کلی فهم انسان را در هر قضیه باز می‌کند.

## آثار و فایده مطالعه منطق و فلسفه

اینکه کسی سر یک فیلسوف را نمی تواند کلاه بگذارد ولی سر هزار تا فقیه کلاه رفته به خاطر همین کیفیت دقتی است که این منطق و فلسفه به انسان می دهد و نمی گذارد انسان از آن اعتدال فکری به این طرف و آن طرف انحراف پیدا کند.

تلمیذ: جایگاه این منطق جدید و ریاضیات در امور مادی و تجربی هست. اشتباهشان این است اینها را در قسمت ذهنی و مجردات برده اند و الا جایگاهشان در تجربیات است. هر قضیه ای یا درست است یا غلط است و حدّ وسط ندارد. یا صدق است یا کذب است. اینها آمده اند در این منطق جدید می گویند که نه حدّ وسط هم دارد.

استاد: بله، اینکه من می گویم همین است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد